

مروری بر تحولات تاریخی سیاست کیفری افغانستان از ابتدا تا سال ۲۰۲۱

محمد نعیم شریفی*

چکیده

سیاست کیفری به معنای استراتژی و چاره اندیشی حکومت در مواجهه با جرایم و پیش‌گیری از آن، با نوع نظام سیاسی و ارزش‌های مورد قبول حکومت در هر کشور، پیوند اساسی دارد. تحولات تاریخی سیاست کیفری افغانستان نیز، متأثر از تحولات سیاسی در این کشور است. این نوشته با روش توصیفی-تحلیلی و استفاده از منابع کتاب‌خانه‌ای، به دنبال مطالعه اقدامات و چاره‌اندیشی حکومت‌های این کشور در دوره‌های مختلف، در مواجهه با جرایم و شناسایی راهبردهای کیفری مطابق با ارزش‌های انسانی-اسلامی و مؤثر در مبارزه با پدیده مجرمانه، است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که سیاست کیفری افغانستان در دوره‌های مختلف، متأثر از ماهیت نظام سیاسی، ثبات و عدم ثبات آن و ارزش‌های مورد قبول حکومت، بوده است. از این‌رو، در پی تحولات سریع نظام سیاسی، کودتاها و جنگ‌های داخلی، سیاست کیفری نیز با فراز و نشیب‌هایی روبه‌رو بوده است، که در دوره‌های گذشته بیش‌تر ماهیت امنیتی داشته و به حقوق و آزادی‌های افراد، حقوق متهمان و حمایت از قربانیان، کم‌تر توجه شده است، ولی در دوره جمهوری اسلامی، تحت تأثیر تحولات جهانی، ثبات نسبی، اهمیت یافتن جایگاه مردم و حقوق و آزادی‌های افراد، به لحاظ تقنینی تا حدودی زیادی به یک سیاست کیفری مبتنی بر ارزش‌های انسانی-اسلامی نزدیک شده، هرچند به لحاظ قضایی و اجرایی، با کاستی‌های متعددی روبه‌رو بوده است.

واژگان کلیدی: افغانستان، تحولات تاریخی، سیاست کیفری، نظام‌های سیاسی.

* دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی جامعه‌المصطفی (ص) العالمیه / naeimsh2014@gmail.com

مقدمه

اصطلاح «سیاست کیفری» که امروزه مورد توجه حقوق‌دانان قرار گرفته است، اولین بار توسط «فوئرباخ»^۱ حقوقدان آلمانی در سال ۱۸۰۳م (=۱۸۱۲ش) و کلاینشرد^۲ در قالب واژه‌ی *kriminalpolitik* به کار رفته و وارد ادبیات حقوق کیفری شده است. (لازرز، ۱۳۹۵: ۳۳) در پی ترجمه متون حقوقی اروپایی و ارتباط حقوق‌دانان ایران با حقوق‌دانان کشورهای غربی، در فاصله زیادی در حدود ۸۰ سال پیش اصطلاح مزبور وارد ادبیات حقوقی ایران شده است. (همان، ۲۷) به همین ترتیب حدود یک دهه است که با روی کار آمدن نظام سیاسی مبتنی بر آرای مردم و در پی طرح بازسازی نظام حقوقی در افغانستان و رونق یافتن مباحث حقوقی، اصطلاح سیاست کیفری و سیاست جنایی وارد ادبیات حقوقی افغانستان شده است. در این چند سال اخیر توجه دانشجویان افغانستانی رشته حقوق جزا را جلب کرده و تعداد پایان‌نامه و کتاب در این زمینه نوشته شده است، اما سیاست کیفری از نظر مفهومی، عمری به طولانی پدیده دولت و حکومت دارد و از نظر تاریخی تحت تأثیر تحولات سیاسی و جهانی بوده است. تحولات سیاست کیفری در افغانستان نیز، متأثر از تحولات داخلی و جهانی است. از این‌رو، سیاست کیفری افغانستان در طول تاریخ این کشور، با فرازونشیب‌ها و کش و قوس‌هایی روبه‌رو بوده است.

اکنون نیز با تحول نظام سیاسی، سخن از تحول سیاست کیفری، است. از این‌رو، ضرورت دارد که نخبگان و دانشمندان حقوقی کشور، به مطالعه سیاست کیفری بپردازند و از ارزش‌های مهم انسانی-اسلامی و پیشرفت‌هایی در این زمینه صیانت نمایند. هرچند گزارش دقیق و کامل از تحولات تاریخی سیاست کیفری افغانستان، نیازمند مطالعه گسترده و فرصت مناسب است، اما این مقاله قدم اول و مروری مختصری بر «تحولات تاریخی سیاست کیفری افغانستان» است و تلاش شده است که تحولات

^۱. feuerbach

^۲. kleinschrod

تاریخی سیاست کیفری را براساس منابع در دسترس، از ابتدا تا کنون به صورت مختصر بررسی و تحلیل نماید. از آنجایی که تحولات سیاست کیفری با تحولات سیاسی رابطه مستقیم دارد، از این رو، سیاست کیفری افغانستان، براساس تحولات تاریخی سیاسی این کشور، به شش دوره تقسیم شده است و در هر دوره براساس ماهیت نظام سیاسی و راهبردهای کیفری حکومت‌ها، سیاست کیفری آن دوره، بررسی و تحلیل شده است.

الف. مفاهیم

۱. سیاست کیفری (penal policy)

اصطلاح سیاست کیفری از دو واژه‌ی «سیاست» و «کیفری» ترکیب شده است. واژه «سیاست» از نظر لغت به معنای مدیریت، اداره، رویه و خط مشی، (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۳۰۸) است. هم‌چنین به معنای سیاست‌گذاری، تعیین خط مشی یا خط مشی گذاری است، نیز به کار می‌رود. در معنای اخیر مرادف کلمه policy در زبان انگلیسی است. (قیاسی، ۱۳۸۵: ۳۰-۳۱) واژه «کیفر» به معنای پاداش کار نیک و بد؛ سزا، مکافات و مجازات قانونی، (دهخدا، ۱۳۵۱: ج ۴۰، ۴۷۵؛ معین، ۱۳۸۵: ج ۳، واژه کیفر) به کار رفته است و معادل آن در زبان عربی «مجازات» و «جزا» است. (ایمانی، ۱۳۸۶: ۴۲۶) واژه «کیفر» در فقه و علم حقوق تنها برای مکافات و پاداش عمل بد به کار رفته است و به معنایی عقوبت و مجازات بزه‌کاران است. از این رو، استعمال مختلف واژه کیفر به صورت اضافی در حقوق کیفری، مانند کیفر اصلی، کیفر تبعی، کیفر تکمیلی و کیفر خواست همه مربوط به مجازات عمل بد و مجرمانه است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱: ج ۴، واژه کیفر) بنابراین، واژه کیفر در ترکیب اصطلاح «سیاست کیفری» به معنای مجازات و ابزارهای کیفری مبارزه با جرم و رفتارهای خلاف قانون است.

با توجه به معنای یاد شده از دو واژه «سیاست» و «کیفر»، در تعریف اصطلاح «سیاست کیفری» چنین گفته شده است: «مجموعه شیوه‌ها و ابزارهای جزایی و سرکوب‌گرانه‌ای که دولت با استفاده از آن‌ها علیه جرم واکنش نشان می‌دهد.» بنابراین، تعریف، فوئرباخ، سیاست کیفری را چاره‌اندیشی یک حکومت قانونمند علیه جرم در چارچوب حقوق کیفری با ابزارها و روش‌های سرکوب‌گرانه می‌داند، طبق این تعریف شاخصه

های زیر را می‌توان برای سیاست کیفری ذکر کرد: ۱. مبتنی بر تدبیرها و شیوه‌های قهرآمیز و تنبیهی است؛ ۲. جنبه رسمی و دولتی دارد؛ یعنی تدبیرهای مذکور تنها توسط قوای عمومی دولتی اجرا می‌گردد؛ ۳. تنها به مبارزه علیه پدیده‌های که از نظر قانون جزا، جرم شمرده شده می‌پردازد و به سایر رفتارهای منحرفانه که هرچند مذموم باشد توجهی ندارد؛ ۴. این تعریف به پیش‌گیری کیفری اشاره دارد. (لازرژ، ۱۳۹۵: ۱۱-۳۱)

۲. تحولات سیاست کیفری

منظور از تحولات سیاست کیفری، مجموعه شیوه‌ها و استراتژی‌های است که حکومت‌ها در طول تاریخ و در دوره‌های متعدد در قالب ابزارها و اقدامات جزایی و سرکوب‌گرانه، برای مبارزه با جرایم و انحرافات اجتماعی مورد توجه قرار داده‌اند و مراد از مطالعه تاریخی تحولات سیاست کیفری، بررسی شیوه‌ها و اقدامات و چاره‌اندیشی حکومت‌های مختلف در طی یک دوره معین و کوتاه مدت یا دوره‌های تاریخی مختلف و طولانی مدت.

این مطالعه و بررسی تاریخی، می‌تواند هم برای آگاهی از سیاست‌های حکومت‌های مختلف و آگاهی از چگونگی تحولات آن‌ها و سیاهه جرایم قانونی، مفید باشد و هم می‌تواند با توجه به سیاست‌های کیفری حکومت‌ها در گذشته، راهبردهای بهتر را شناسایی کرد و نیز می‌توان با توجه به کسب آگاهی و شناسایی تدابیر بهتر، در زمینه تدبیر و چاره‌اندیشی بهتر در برابر مجرمان، پیش‌گیری از جرایم و بزه‌دیدگی و حمایت از بزه‌دیدگان و قربانیان، پیشنهاد یک سیاست کیفری مؤثر و کارآمد را برای حکومت فعلی ارائه کرد. موارد یاد شده از جمله آثار مفید و مثبت مطالعات تاریخی تحولات سیاست کیفری در یک کشور است.

ب. تحولات تاریخی سیاست کیفری در افغانستان

از آنجایی که سیاست کیفری هرکشور، متأثر از ماهیت نظام سیاسی، ارزش‌ها و ایدئولوژی مورد قبول حکومت در آن کشور است، تحولات سیاست کیفری، نیز تابع تحولات نظام سیاسی است. به همین دلیل برای مطالعه و درک درست از تحولات تاریخی سیاست کیفری افغانستان، این تحولات با توجه به تحولات سیاسی این کشور،

به پنج دوره تقسیم شده است و سیاست کیفری در هر دوره به صورت مختصر بررسی و تحلیل گردیده است.

۱. سیاست کیفری افغانستان در دوره اول (از ابتدا تا ۱۷۴۷م)

از چگونگی وجود قوانین جزایی در افغانستان قدیم قبل از اسلام، معلومات کافی وجود ندارد. تنها یادداشت‌های باقی مانده از برخی گردش‌گران چینی (در حدود سال ۶۳م)، حکایت از وجود برخی قوانین جزایی و محاکمه عادلانه و نبود مجازات جسمانی برای متخلفان از اوامر حکومت در افغانستان قبل از اسلام حکایت دارد.^۱ اما بعد از ورود اسلام به جغرافیای افغانستان، در دوره اول (دوره خلفای راشدین ۶۶۱-۶۴۲م) نظام سیاسی و قضایی مبتنی بر آموزه‌های اسلامی و فقه بوده است؛ مشوره با بزرگان در امور، سادگی دربار، تقوا در قول و عمل بر مبنای قرآن و سنت پیامبر (ص)، مساوات در برابر قانون اسلام، از ویژگی‌های نظام سیاسی و قضایی در آن زمان، به‌شمار می‌رفته است. (غبار، ۱۳۶۶: ۶۳) با توجه به این نظام قضایی، می‌توان گفت: نظام جزایی نیز مبتنی بر فقه و دیدگاه فقهای اسلامی بوده و در زمینه جرایم مختلف از جمله جرایم مالی کارکنان دولت و سوء استفاده‌گران از بیت‌المال، نیز فقه مبنای رسیدگی و حکم قرار داشته است.

اما با روی کار آمدن حکومت اموی (۶۶۱ تا ۷۵۰م = ۱۳۲-۴۱ هـ) شرایط اجتماعی و روش حکومت‌داری تغییر کرد و حکومت ماهیت اشرافی پیدا کرد. در سایه تسلط عرب بر کشورهای مختلف نظام طبقاتی و تبعیض نژادی رشد یافت، فتوحات بزرگ، دولت اموی را خشن و متکبر، ثروت‌ها و غنایم زیاد عیاش و تجملی ساخت. بدین ترتیب انحراف از قانون اسلامی به وجود آمد و نظام سیاسی اسلامی به پادشاهی میراثی تغییر هویت داد. امور دولت نیز به خانواده و اقوام شاه و ثروتمندان و در مرتبه بعد به نژاد عرب اختصاص یافت. از این‌رو، حاکم، قاضی و امام در سراسر امپراطوری اموی از

^۱ البته در این گزارش، از وجود مجازات‌های مانند بریدن بینی و گوش، قطع دست و پا و نفی بلد در مقابل سرپیچی از قوانین اجتماعی و جریمه نقدی در مقابل برخی تخلفات نیز گفته شده است. (رک؛ عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ۵۳۱).

جمله در جغرافیای افغانستان معمولاً از نژاد عرب بود. بدین ترتیب حکومت اموی برای کنترل مردم و مخالفان، تدابیر امنیتی و سرکوب‌گرانه را در پیش گرفت، به‌گونه‌ای که در این مسیر از انواع شکنجه‌های خشن؛ مانند «مثله کردن»، «سر بریدن» و زندان‌های بسیار مخوف و خطرناک استفاده می‌کرد. حاکمان و ماموران دولتی از طریق اخذ مالیات سنگین و در یافت انواع هدایا و رشوه به ثروت اندوزی می‌پرداختند. (همان، ۶۳ و ۶۴)^۱ پس از آن، در دوره خلفای عباسی (۸۲۱-۷۵۴م) هرچند به دلیل نقش مهم خراسانیان و مردم افغانستان در پیروزی آن‌ها، تبعیض نژادی و سیاسی و عصبیت عربی کاهش پیدا کرد و دولت عباسی با اعیان و اشراف افغانستان بیش‌تر راه مدارا، و مشارکت آن‌ها در حکومت را در پیش گرفت، اما فساد مالی و فشار تحمیل مالیات سنگین و عوارض گوناگون دولت عباسی و نمایندگان داخلی آن‌ها، زندگی را بر مردم سخت کرده بود، از این‌رو، اعتراض‌های مردم در این دوره بیش‌تر جنبه اقتصادی و ماهیت ضدفساد، داشت. به‌عنوان نمونه آقای غبار در مورد ثروت خانواده برمکی بلخی که خانواده مقامات عالی حکومت عباسیان بود می‌نویسد: «..این خاندان در سایه وزارت، از سایر اشراف بیش‌تر ملک و مال اندوخته بودند و بیش‌تر مصرف می‌کردند، این خود حسادت و رقابت دیگران را تحریک می‌کرد چون‌که دارایی اشراف وزیران و حاکمان دولتی متناسب با درجه مأموریت و منبع ثروت و هم اقطاع و هدایا و رشوت بود، و این خود برای وزیران و والی‌های بزرگ بیش‌تر میسر می‌شد.» (همان، ۸۳)

^۱ همین نویسنده در مورد لشکرکشی دولت اموی به افغانستان، می‌نویسد: «حکام عرب یکی پی دیگری می‌آمدند و می‌رفتند، بدون آن‌که موفقیت اساسی به‌دست آرند؛ زیرا آهسته آهسته، روش استبدادی دستگاه اموی روشن می‌شد، آن‌ها به خون‌ریزی و جمع‌آوری مال، حریص بودند، در این راه از خُلف وعده مضایقه نداشتند، همچنین مبنای حکومت خود را بر زور و تحکم قرار داده بودند... اساساً دولت اموی در جهان‌گشایی بدون استثمار و استخراج پول و ثروت، بسایر امور اجتماعی محل دل‌چسپی نداشت. حکام اموی در مناطق مفتوحه از مسلمان شدگان مالیات سنگین و از اهل ذمه جزیه و مالیات می‌کشیدند. هریک از حکام در دوره مأموریت خود، .. خزاینی می‌اندوختند. پس هم توده‌های مردم (افغانستان) و هم قسمتی از اشراف مطرود محلی، از دولت اموی متنفر و منزجر گردیدند. این است که مردم افغانستان برای دفاع برخواستند و... هفتاد سال در مقابل امپراطوری مقتدر اموی جنگیدند تا با الاخره آن دولت بزرگ را از پا در آوردند» (همان، ۷۰).

البته زندگی همین افراد با چنین جایگاهی از دسیسه‌های درباریان و سیاست سرکوب‌گرانه و ضد امنیتی حاکمان در امان نبودند، چنان‌که در سال ۸۰۲م جعفر وزیر برحال، به دستور هارون‌الرشید نه تنها به قتل رسید که بدن او را در سر پل بغداد آویزان کردند و پس از شش سال باقی مانده بدنش را نیز به آتش کشیدند و خاکسترش را به باد دادند. فضل برادر او - که حاکم افغانستان بود- و یحیی پدرش نیز در زندان جان دادند و بقیه اعضای خانواده آن‌ها نیز محبوس و اموال شان مصادره و زنان شان به عوام مباح گردیدند. (همان، ۷۹-۸۴)

این وضعیت در دوران حکومت‌های بعدی علی‌رغم وجود نهادهای نظارتی و جاسوسی و از جمله در امور مالی مانند دیوان خراج و در امور عدلی مانند دیوان مظالم و محکمه قضا با تفاوت‌های اندک ادامه داشت و از نظر عملی برخلاف آموزه‌های اسلامی نظام اجتماعی به نظام طبقاتی تبدیل شد، چنان‌که در دوره حکومت غزنویان (قرن ۱۰ تا ۱۲م) نظام اجتماعی بر سه طبقه استوار بوده است؛ طبقه اول، که به‌عنوان طبقه ممتاز در رأس هرم قرار داشته عبارت بود از اشراف، اعیان، روحانیون (علویان، قضات و علما) و مأموران بزرگ حکومتی (مانند خان‌ها و افسران بزرگ). طبقه دوم؛ گروه‌های متوسط شهری (مانند: اهل علم و هنر، صنعت‌گران، پیشه‌وران و تاجران). طبقه سوم: گروه‌های پایین جامعه (مانند کشاورزان و دهقانان). طبقه اول در حالی که از همه امتیازات فرهنگی و سیاسی برخوردار بودند، اما از پرداخت مالیات معافیت داشتند و طبقه دوم و سوم تنها موظف به پرداخت مالیات و عوارض بودند.

مأموران حکومتی و ارباب دفتری در اخذ مالیات اختیار تام داشتند و بدون اندک مسامحه از طبقات پایین مالیات و عوارض اخذ می‌کردند. حکام نه تنها به این مقدار اکتفا می‌کردند که با اجبار از مردم به نام هدایا، بخشش و... رشوت می‌گرفتند و تنها قسمتی از آن را به پایتخت می‌فرستادند. (ر، ک: همان: ۹۵ و ۱۲۴ و ۱۲۵)

به‌طور کلی در مورد ساختار حکومت و نظام قضایی حکومت‌های بعد از ظهور اسلام تا حمله چنگیز مغول در افغانستان (۶۶۱ تا قرن ۱۳م) براساس آنچه که آقای

غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ آورده است؛ دولت به صورت متمرکز بوده و امور دولت توسط اداره‌های متعددی ملکی، نظامی و قضایی زیر نظر دربار و شاه اداره می‌شده است. در این نظام، شاه به عنوان عالی‌ترین مقام حکومت، امام بزرگ شریعت و فرمانده کل نیروهای نظامی قرار داشته است، بعد از شاه صدر اعظم به عنوان نایب شاه، صاحب اختیار مملکت محسوب می‌شده و حکام ولایات هر یک در منطقه خود مطلق العنان بوده‌اند، فیودال‌ها نیز در تقابل ملت و دولت به خاطر حفظ منافع و سلطه اقتصادی خودشان با دولت همکاری می‌کردند، (برخی) روحانیون مذهبی نیز که منافع شان در سایه دولت تأمین می‌شدند، قدرت مذهبی را به نفع دولت به کار می‌بردند.

دربار بسیار مجلل و پرمصرف بوده و پادشاهان کشورهای اسلامی، با سایر پادشاهان در عظمت، تجمل و اشرافیت در مسابقه بوده‌اند.^۱ طبیعی است که این امر نیازمند هزینه‌های هنگفتی بوده که معمولاً از طریق تحمیل مالیات و عوارض سنگین و اخذ هدیه و رشوه از مردم تأمین می‌شده است. از این رو، حکومت و دربار حامی فیودال‌ها و روحانیون و متکی بر قدرت نظامی بوده و مردم صرفاً تأمین‌کننده هزینه‌ها و نیازمندی‌های دربار و حکومت شمرده می‌شده و از هیچ‌گونه حقوق و امتیازات دیگری بر خوردار نبوده است.

به همین دلیل هرچند دواير قضایی، قضایا را طبق حقوق اسلامی بسرعت و یک مرحله‌ی (بدون استیناف) رسیدگی می‌کرده است، اما در نظام حقوقی اصل مساوات، کرامت انسانی و حقوق افراد چندان مورد توجه نبوده و سیاست کیفری حکومت بیش‌تر بر ماهیت سرکوب‌گرانه و حمایتی نسبت به منافع حکومت، مبتنی بوده است. از این رو، مجازات مجرمان نیز متعدد و بسیار سخت و سنگین بوده از قبیل زندان‌های طاقت

^۱ . آقای غبار در این زمینه می‌نویسد: «رجال بزرگ دربار قباهای گلدار و قیمت دار می‌پوشیدند... کمربند طلا و دانه نشان در کمر داشتند، مهر شان در فیروزه انگشتر منقور بود و اسب سواری شان یراق طلائی و نقره‌ی ... شهزادگان غزنوی قباهاییکه می‌پوشیدند، موشح به مروارید بود و کلاه شان چهار پر طلائی و مرصع به جواهر داشت، کمربند هم مکمل به جواهر بود، یراق اسب سواری شان طلائی و در عروسی‌ها نعل اسب نیز طلائی می‌بود...» ر، ک؛ همان، صص ۱۵۲، ۱۳۹.

فرسا، چوب زدن، به عقابین بستن، مصادره دارایی و تبعید، سر بریدن و به دار آویختن و گاهی زیرپای فیل انداختن و مثله کردن نیز وجود داشته است، اما در بار از احکام فقیهان معاف بوده و قاضی به‌عنوان نایب پادشاه (و مجری دستور پادشاه و شریعت) اجرای وظیفه می‌کرده‌است، پادشاه نایب خدا و مافوق همه قوانین و احکام شریعت محسوب می‌شده‌است. از این‌رو، غیرمسئول بوده و اراده او مافوق اراده وزیران، قضات و قوانین تلقی می‌شده است. (همان: ۱۰۳، ۱۲۱ و ۱۵۲ تا ۱۵۶)

بعد از حمله چنگیز مغول به افغانستان سیاست آهنین و سرکوب‌گرانه تشدید شد به‌گونه‌ای که نه تنها لشکر چنگیز، انسان‌های مخالف را نابود ساخت که جمادات و نباتات و درختان بسیاری از مناطق نیز در آتش خشم و خشونت او سوخت و نابود گشت. حکومت چنگیز براساس قانون چنگیزی به‌نام «یاسا» اداره می‌شد، طبق آن، زنا و دزدی با مجازات سخت روبه‌رو می‌شد و نیز تدابیر در مورد تساوی ادیان، احترام به زاهدان و حمایت از صنعت‌گر و پیشه‌ور، تأمین راه‌های تجاری و مصونیت اموال مردم، در این قانون وجود داشته است، اما متأسفانه احکام این قانون در مورد کشورهای اسلامی در هنگام فتح رعایت نمی‌شده‌است.^۱ به هر حال طبق «یاسا» و «یرلُغ» (فرمان چنگیز) مردم به اطاعت محض مجبور بودند و مخالفان اوامر حکومت با مجازات سخت و اعدام روبه‌رو می‌شده‌اند. به همین دلیل در سراسر قلمرو حکومت وی در این دوران یک انضباط شدید امنیتی و سیاست آهنینی حکم‌فرما بوده‌است. (همان، ۱۸۹، ۱۹۰ و ۲۰۶)

این وضعیت تا سال‌ها بعد در دوران جانشینان چنگیز با تفاوت‌هایی ادامه داشته‌است.

^۱ به‌عنوان نمونه چنگیز، ظاهراً در فرمان‌های خود به فرمانده‌های سپاهش در مناطق مختلف چنین می‌نوشت: «امیران و بزرگ‌تران و رعیت بسیار چنین دانند که... همه روی زمین از آفتاب برآمدن تا فروشدن بتو دادم هرکس اطاعت نماید بر خود و زنان و فرزندان و اهل، رحمت کرده باشد و هرکس که ایل نشود با زنان و فرزندان و خویشان هلاک گردد.» اما او و لشکریانش برخلاف یاسا و دیگر فرمان‌هایش بسیاری از شهرهای که مردم آن بدون جنگ تسلیم شده بودند و از جمله شهر بلخ را به‌ویزانه تبدیل کردند و باغ‌ها را آتش زدند و مردم شهر را قتل عام نمودند. (رک؛ همان، ۱۹۰).

در عصر تیموریان (۱۵۱۴-۱۳۶۹م) نیز در کنار احکام شرعی، بخش عرفی قضا بر مبنای قانون چنگیزی به نام «یاسا» مورد استناد قرار می‌گرفت. البته هرچند بخش «یاسا» بعد از مدتی لغو شد و بر فقه اسلامی تنها منبع قابل استناد در امور قضایی، تأکید شد. (دانش، ۱۳۹۱: ۶۹۷-۶۹۹) لیکن قواعد عرفی کاملاً کنار گذاشته نشد و در بسیاری از موارد پرونده‌ها براساس قواعد عرفی و فرمان شاه مورد رسیدگی قرار می‌گرفت. تیمور نیز مانند حاکمان قبل از خود، از نهاد روحانیت و مذهب تنها برای تحکیم قدرت خود بهره می‌برد، برای درباریان و شهزاده‌ها امتیازات ویژه‌ای قایل بود.

از این‌رو، مهم‌ترین مناطق قلمرو حکومت را در اختیار فرزندان خود قرار می‌داد و از اموال دولت نیز به هریک از فرزندانش بخشش‌های بی‌شماری می‌کردند. علاوه بر این، شهزاده‌ها و درباریان از مجازات‌های سنگین نیز معاف بودند و به‌جای آن‌ها سایر هم‌کاران و سربازان مورد مجازات قرار می‌گرفتند، مجازات شهزاده‌ها در جرایم بزرگ و نابخشودنی، چند ضرب چوبی به نام «چوب یساق» بوده و بس، در عوض مجازات اصلی بالای مأموران بی‌گناه شهزاده‌ها با نهایت قساوت تطبیق می‌شده است. در مورد اطرافیان نیز نقل شده است که یکی از بازرسان ویژه تیمور به اخذ سه صد هزار دینار رشوه متهم شدند، تیمور تنها به استرداد اموال اکتفا کرد و وی را مانند شهزاده‌ها از مجازات معاف کرد. (غبار، پیشین: ۲۶۲-۲۶۴)

۲. سیات کیفری افغانستان در دوره دوم (از ۱۷۴۷ تا ۱۹۱۹)

در سال ۱۷۴۷م (= ۱۱۲۶ش) اولین پادشاهی مستقل در سرزمین افغانستان توسط یکی از سرداران نادرشاه افشار به نام احمد ابدالی شکل گرفت. از این‌رو، این تاریخ آغاز تولد افغانستان جدید به شمار می‌رود. در دوره پادشاهی احمدشاه ابدالی (۱۷۷۳-۱۷۴۷م) محاکم شرعی در اختیار روحانیون قرار داشت که در پایتخت و ولایات به عنوان نهاد قضایی کشور فعال بوده است، اما در کنار محاکم شرعی، مخالفان سیاسی و متخلفان اوامر حکومتی طبق دستور شخص شاه مورد رسیدگی قرار می‌گرفته است. هرچند در این دوره از برخی مجازات‌های خشن مانند مثله کردن جرم‌زدایی شده بود اما مجازات اعدام و حبس‌های طولانی مدت وجود داشته است. هرچند از احمد شاه به

عنوان یک پادشاه با اخلاق و دارای تقوای شخصی یاد شده و مردم نیز او را «غازی» می‌خوانند و در مورد او گفته شده که وی انصاف را در حکم و حل و فصل دعاوی رعایت می‌کرد و به تجمل‌گرایی و عیاشی تمایل نداشته است.

از این‌رو، مصارف دربار را کاهش داده و معاش کارکنان دولت و سپاه خودش را مرتب پرداخت می‌کرده و نظام اداری منظم داشته است. نهادی به‌عنوان تطبیق‌کننده مجازات (نسقچی باش‌گری) و نیز نهاد استخبارات و جاسوسی قوی داشته و شخص پادشاه با اختیارات فوق‌العاده در رأس تشکیلات اجرایی و قضایی و نظامی قرار داشته است، (غبار، پیشین: ۳۵۶ تا ۳۵۹) اما طبق گزارش آقای فرهنگ، حکومت احمدخان ابدالی، نیز بیش‌تر بر قوم و قبیله‌ای خود او، متکی بوده تا هم‌گرایی و وحدت اقوام و رضایت مردم. حمایت پادشاه جدید از سران برخی اقوام پشتون و تطمیع و تهدید ناراضیان و سرکوب مخالفان، نشان دهنده همین امر است. تقسیم زمین‌های حاصل‌خیز قندهار و اطراف آن، در میان سران مختلف عشایر ابدالی، از سوی احمدشاه، و الزام حضور آن‌ها در نیروی حربی و نظامی نیز در همین راستا تفسیر شده است. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ج ۱، ۱۱۱ و ۱۱۲)

به هرحال در دوران نظام‌های سیاسی پسا تیمور نیز استفاده از قواعد عرفی و فرمان شاه در کنار محکمه شرعی ادامه داشت، به همین دلیل در زمان امارت دوم دوست محمد خان (۱۸۴۲-۱۸۶۱) عدالت توسط دو بخش (کوتوال و محکمه شرعی) اجرا می‌شد و در نهایت شاه مرجع اصلی در تأیید و رد احکام محکمه شرعی و کوتوال (محکمه مأموران)، محسوب می‌شد. بعد از آن، در عصر امیرشیرعلی خان (۱۸۶۳-۱۸۷۸م) با الهام از اندیشه‌های اصلاحی سید جمال‌الدین (۱۸۳۸-۱۸۷۹) در راستایی اصل قانونی بودن حقوق جزا گام‌های برداشته شد، برخی نظامنامه‌ها و تعلیم‌نامه‌ها در امور نظامی و ملکی تنظیم شد و مجموعه قوانینی به نام فتاوی‌ امیری یا تشریح الجرایم با استفاده از کتب فقهی به‌عنوان منبع رسیدگی در محکمه تهیه و تنظیم گردید. (دانش، پیشین: ۶۹۹) اما عوامل متعددی سبب شد که این اصلاحات به نفع مردم و عدالت ادامه نیابد؛ از جمله سنت‌های مستحکم قبیله‌ای، پیوند میان قدرت و سلطنت با سنت و لعاب

مذهب. این امور، بستری شد برای پایه‌گذاری یک نظام پادشاهی موروثی، که ثبات و دوام آن متکی به میزان رضایت قبایل مهم‌تر و فئودال‌ها بود. (مشتاقی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۳۰؛ احمدی و صداقت، ۱۳۸۸: ۲۶) از این‌رو، براساس یک قرار داد نانوشته و مبتنی بر فرهنگ قبیله‌ای، تصمیم‌های مهم ملی- مذهبی مانند انتخاب شاه و جنگ و صلح (جهاد) توسط شورای قبایل و متنفذان قدرت (یعنی لویه‌جرگه) انجام می‌شده‌است.^۱

در این نظام، پادشاه علاوه بر رهبر سیاسی و نظامی، بالاترین مرجع مذهبی نیز به شمار می‌رفت و تطبیق عدالت و نظام قضایی از صلاحیت علما و مفتی‌های مربوط به قوم و مذهب حامی شاه بود که براساس تفاسیر خودشان از اصول اسلامی، (کنوست و افشار، ۱۳۸۸: ج ۲، ص ۳۰ و ۳۱) فرمان شاه و عرف حاکم به قضاوت می‌پرداختند. به گفته‌ای برخی از نویسندگان: تا اواخر قرن نوزدهم اغلب دعاوی و فیصله‌های قضایی براساس قواعد سنتی قبیلوی- پشتونوالی^۲ صورت می‌گرفت. (نبی‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۷)

در چنین بستری، پادشاه مستبدی ظهور کرد، با این ادعا که او برگزیده خداوند و حاکم مطلق بر مقدرات مردم است. از این‌رو، در امور سیاسی هیچ ندای مخالف را بر نمی‌تابید و به شدت سرکوب می‌کرد. (فرهنگ، پیشین، ۴۲۰) امیر عبدالرحمن (۱۷۸۰-۱۹۰۱م) در تاریخ ۲۱ جولای ۱۸۸۰م با حمایت دولت انگلیس به پادشاهی رسید و با اعمال خشونت به‌ساماندهی دولت پرداخت. (ر. ک: همان: ۳۷۲-۳۷۶ و ۳۹۰ و ۳۹۱) به گفته‌ای مورخان، او که دارای طبیعت خشن و جاه طلب بود، اداره دولتی را بر دو رکن اساسی؛ یعنی مرکزیت افراطی و اردوی نظامی قوی و مطیع، بنا نهاد. نظام اداری امیر عبدالرحمن، به‌عنوان یک نظام اداری به تمام معنا اتوکراسی و خودکامه توصیف شده است؛ زیرا تمام قدرت دولتی در شخص خودش متمرکز گردیده بود، حل و فصل

^۱ یکی از نمونه‌های بارز این شورا، لوی‌جرگه سال ۱۷۴۷ (۱۱۲۶ه ش) بود که رسماً احمد شاه درانی را به‌عنوان امیر قبایل افغانستان معرفی کرد؛ تصمیمی که از آن به‌عنوان تولد دولت افغانستان یاد می‌شود. (مشتاقی، پیشین: ۳۰).

^۲ به آداب و رسوم قبیله‌ای خاص که در میان قوم پشتون افغانستان حاکم بوده، «پشتونوالی» اطلاق می‌گردد. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۴۶).



کارهای مهم با او و در هرامری شخصا هدایت می داد و مجلس دربار و شوری، نیز بدون تأمل دستورات و اراده شاه را تأیید می کردند. شاه، برای کنترل و نظارت امور اداری و قضایی، یک سری اصلاحاتی در امور اداری به وجود آورد؛ از جمله تقسیم وظیفه اداری در میان کارکنان، ثبت معاملات دولتی و دخل و خرج دولت در کتاب خاص، توحید احکام قضایی با تألیف کتاب راهنمای قضات و کنترل نهادهای قضایی، از مواردی است که در این زمینه می توان اشاره کرد. (همان، ۴۲۱ و ۴۲۵ - ۴۳۱)

به باور برخی نویسندگان تاریخ افغانستان، امیر عبدالرحمن، اصلاحات اداری فوق را نه به منظور خدمات رسانی بهتر اداره های دولتی، بلکه به منظور تمرکز بیشتر قدرت و اعمال استبداد انجام داد و در همین راستا با استفاده از نیروی نظامی سرکوبگر و کنترل مستقیم محاکم شرعی و نهادهای قضایی، سیاست سرکوب و ایجاد ترس و وحشت را در پیش گرفته بود. وی در این مسیر از هیچ اقدام خشن و کشتار مخالفان فروگذار نکرد، با اعدام دسته جمعی، زجر و شکنجه، ضبط اموال و دارایی مردم، خرید و فروش زنان و مردان معترض به عنوان برده، خشن ترین و سخت ترین سیاست حکومتی و نظام کیفری را به نمایش گذاشت. (غبار، پیشین: ج ۲، ۱۰۳۹، ۱۰۶۶) در این زمینه یکی دیگر از نویسندگان تاریخ افغانستان چنین می نویسد:

«استبداد امیر عبدالرحمن، خان توسط نکات آتی مشخص می شد:

اول. ادای منشأ دینی؛ امیر مدعی بود که او از جانب خداوند تعالی به پادشاهی افغانستان برگزیده شده و حفاظت این کشور ... به عهده او گذاشته شده است. بنابراین، اختیار دارد تا هرکاری را که ... لازم است اجرا کند و هیچ چیز صلاحیت او را محدود نمی سازد...

دوم. ایجاد سیستم گسترده جاسوسی؛ ... آن چه سیستم جاسوسی امیر را (از دولت های خودکامه قبلی) امتیاز می بخشید یکی عمومیت و گسترش آن بود که تقریباً تمام شهرها و قصبات و محلات و خانه ها را فرا گرفته بود و امیر توسط آن نه تنها، از جرایم و جنایات و مسایل مربوط به عامه اطلاع حاصل می کرد، بلکه در زندگانی خصوصی خانواده ها هم راه می یافت و اسرار محرمانه شخصی شان را کشف می نمود... اینها (جاسوسان) برای

اعدام یک نفر بی‌گناه به شیرچای شرط می‌بستند و آن قدر قدرت داشتند که محکوم به اعدامی را در اثر رشوت در قتلگاه رهایی می‌بخشیدند و یک نفر رهگذری از دنیا بی‌خبر را عوض او به چوبه دار بالا می‌برند..

سوم. تولید دهشت از طریق زجر، شکنجه و اعدام‌های دسته جمعی؛ ...استنطاق‌های شدید با استعمال قین و فانه و روغن داغ و مجازات محکومان با بریدن گوش و بینی و دست و پا و حبس در قفس و دادن نان شور در گرمای تابستان و امثال آن ... [که] غالباً به امر و در حضوری امیر صورت می‌گرفت.

چهارم. امحای مطلق آزادی‌های شخصی؛ دولت‌های قبل از امیر هم رنگ و صبغه استبدادی داشتند، اما چون پایه و اساس آن‌ها بر عدم مرکزیت بنا یافته بود، استبداد و سخت‌گیری آن‌ها هم جنبه نسبی داشت... [اما] با آمدن امیر در صحنه و تمرکز قدرت، اوضاع دیگر گون شد. در این ضمن، وی دارایی اشخاص اعم از مأموران و تجار را نیز مورد تفتیش دائمی قرار داد و ای بسا که به کوچک‌ترین دلیل آن را ضبط و تاراج می‌کرد و مسافرت اشخاص خصوصاً اشخاص سرشناس به خارج و حتی در داخل به اجازه او منوط گردید.» (فرهنگ، پیشین: ج ۱، ۴۲۵ - ۴۲۷)

این سیاست مبتنی بر سرکوب و وحشت با فوت امیر (اول اکتبر ۱۹۰۱م) و روی کار آمدن پسر ارشد او حبیب‌الله خان تا حدودی کاهش یافت. شاه جدید که مدت هجده سال فرمانروایی کرد، ابتدا خود را به صورت شخص متدین و پیرو شریعت نشان داد و برخلاف پدرش سیاست نرم و توأم با مدارا را اتخاذ کرد، از این رو، دستور داد: «زندانیان بی‌دوسیه رها شوند و زندانیان دوسیه دار مورد تحقیق دوباره قرار گیرند». (فیاض، ۱۳۸۹: ۸۳) بدین ترتیب هزاران نفر از زندانیان بی‌گناه که در دوره پدرش در زندان‌ها و سیاه چال‌های مهیب و مخوف گرفتار شده بودند، آزاد کرد و دستور داد که هیچ کسی به سبب اتهام‌های گذشته مورد پیگرد قرار نگیرد و کسانی که در مناطق مختلف داخل و یا خارج کشور تبعید و یا از ترس متواری شده بودند، به وطن و جایگاه شان برگردند. هم‌چنین برخی از مجازات شدید مانند مجازات کور کردن، بریدن گوش و قطع دست (جز در موارد شرعی) را، ممنوع و یا به حبس تبدیل نمود.

به هر حال، با آغاز دوره پادشاهی حبیب‌الله خان، سیاست دولت از سیاست مبتنی بر رعب، وحشت و قساوت، به سیاست نسبتاً ملایم و معتدل تبدیل شد. هرچند در حکومت او از خشونت و قساوت بی‌پایان شاه قبل‌کلی کاسته شد، اما مردم با فشار و محدودیت‌های مختلفی روبه‌رو بود؛ در ابتدا با سخت‌گیری‌های مذهبی روبه‌رو بودند (فرهنگ، پیشین: ج ۲ ۴۴۸-۴۵۰) و به مرور زمان، او نیز به یک زمامدار خشن و بی‌باک تبدیل شد. در نهایت با استبداد شخصی و خشونت و نیز با دستگیری و اعدام شماری زیادی از مشروطه‌خواهان نارضایتی‌های مردم و سیاسیون را به‌وجود آورد. (فیاض، پیشین: ۸۴ و ۸۵)

بنابراین، در این دوره که حدود ۱۷۲ سال (۱۷۴۷-۱۹۱۹م) را در بر می‌گیرد، به لحاظ سیاسی یک نوع نظام سلطنتی مطلقه حاکم بود که از ویژگی‌های مهم آن، موروثی بودن، اعمال قدرت به‌طور استبدادی با محوریت اراده و فرمان شاه، است. (دانش، پیشین: ۲۰۰) از این‌رو، در چنین نظام‌های استبدادی با حاکمان مستبد، عیاش و تجمل‌گرا، اراده و آزادی‌های مردم مفهوم ندارد و اراده و فرمان حاکم بالاتر از همه چیز قرار دارد. از این، سیاست کیفری مبتنی بر عدالت و حقوق افراد مورد انتظار نیست و بلکه امکان تحقق ندارد. در این نوع حکومت، سیاست کیفری به تبعیت از راهبردهای عمومی حکومت، امنیتی، سرکوب‌گرانه و خشن است و از حقوق اساسی و آزادی‌های عمومی خبری نیست.

۳. سیاست کیفری افغانستان در دوره سوم (۱۹۱۹ تا ۱۹۷۸)

پس از آن‌که امان‌الله خان در یک نزاع جانشینی با حمایت روشنفکران و ملی‌گرایان در سال ۱۹۱۹م = ۱۲۹۸ش، به پادشاهی رسید، حامیان شاه جدید دو خواسته اساسی داشتند: یکی استقلال افغانستان و دیگری اصلاح نظام سیاسی از پادشاهی مطلقه به مشروطه. امان‌الله خان نیز به هردو امر متعهد بود، با امضای معاهده ۱۹۲۱ با دولت انگلیس استقلال افغانستان را تضمین کرد. در زمینه اصلاحات نظام سیاسی و اداری نیز با کمک جوانان تحول طلب داخلی و کارشناسان خارجی، زنگ تحول را به صدا در آورد. (فرهنگ، پیشین: ۵۴۰-۵۴۲) در همان ابتدا در طی سخنرانی پرشوری با اعلان

استقلال افغانستان، مردم را به اصلاحاتی در زمینه آزادی، رفع تبعیض و ظلم و از بین بردن رشوه‌خواری و سایر مفاسد اداری نوید داد. (فیاض، پیشین: ۹۵) از این‌رو، با تصویب اولین قانون اساسی (مصوب ۱۳۰۲) بنیان حقوقی نظام سیاسی مشروطه و اجرای اصل حاکمیت قانون را فراهم کرد، برخی از حقوقی اساسی و آزادی‌های عمومی را مورد شناسایی قرارداد.

بدین ترتیب اصلاحات در بخش‌های مختلف از جمله نهاد قضایی و قوانین کیفری کلید خورد؛ (مشتاقی، پیشین: ۳۳) حق شکایت از کارکنان دولتی به رسمیت شناخته شد، بر اصل قانونی بودن جرایم و مجازات تأکید شد. (قانون اساسی، مصوب ۱۳۰۲: بخش حقوق عمومی اتباع و مواد ۲۱ و ۲۴) در ماده ۲۴ قانون اساسی این دوره، چنین تصریح شده‌است: «تمام انواع شکنجه از این به بعد منع است. هیچ‌گونه مجازات بر کسی اعمال نخواهد شد مگر به اساس حکم قانون جزای مدنی و قانون جزای عسکری.»

براساس این رویکرد، اولین قانون جزا (تحت عنوان نظامنامه جزای عمومی) تدوین گردید، (مشتاقی، پیشین: ۳۳) در این قانون، برخی از جرایم مالی کارکنان دولت، مانند جرم ارتشا و جرم سرقت کارکنان از اموال دولت شناسایی شد. ولی متأسفانه این اصلاحات به دلایل یکسری اصلاحات فرهنگی شتاب‌زده و متضاد با باورهای ارزشی مردم مسلمان افغانستان، به سرانجام نرسید و در اثر شورش مردم در سال ۱۹۲۹م، (۱۳۰۸ش) در پی سقوط حکومت، قانون اساسی ملغی گردید.

بدین ترتیب مسیر تحول به سوی یک نظام حقوقی مدرن در افغانستان مسدود شد و بسیاری از قوانین و مقررات جزایی و مدنی لغو شد. شاه جدید هرچند با تصویب قانون اساسی جدید (۱۹۳۱م = ۱۳۰۹ش) و قانون جزا به اصل قانون‌مندی وفاداری نشان داد، ولی مطالعه قانون اساسی این دوره و نظام‌نامه جزایی نافذ در این دوره، نشان می‌دهد که به‌لحاظ ماهیت به یک نوع سیاست بسته و تمرکزگرایی تأکید شده و بسیاری از آزادی‌های مردم محدود گردیده‌است.

رسیدگی در محاکم صرفاً به شریعت اسلامی با قرائت مذهب حنفی و تفسیر علمای همسو با حکومت، منحصر گردید. (ر.ک؛ قانون اساسی ۱۳۰۹: اصل ۱۸۲؛ نظامنامه جزای

عمومی، مصوب ۱۳۰۶) بدین صورت فقدان متن مدون و مورد مراجعه قضات با توجه به عدم استقلال قضا، زمینه هرگونه سوء استفاده و تفسیر آزاد برای قضات محاکم فراهم گردید. (ر ک؛ مشتاقی، پیشین: ۳۵ و ۳۶) این روند در حدودی سه دهه (یعنی تا سال ۱۹۶۴م = ۱۳۴۲) ادامه داشت.

آثار منفی این رویکرد، فشار و رنجی زیادی را بر مردم و نخبگان جامعه تحمیل کرده بود. وضعیت ظلم، استبداد و فساد اداری موجود در این سه دهه، در بیانیه‌های مبارزان آزادی و ضد استبدادی مرحوم غبار، عبدالرحمان محمودی و اشعار سید اسماعیل بلخی به خوبی قابل مشاهده است. یکی از نویسندگان افغانستان در این زمینه می‌نویسد: «بلخی نظام اجتماعی را (در اشعارش) به تصویر می‌کشد که در آن ظلم، رشوه خواری، نوکری اجانب، دزدی از مال ملت و حیف و میل بی حساب اموال ملی رایج است و کسی هم نمی‌تواند اعتراض نماید و گرنه سر از سیاه چال دهمزنگ در خواهد آورد.» (فیاض، پیشین: ۷۵)

در سال ۱۳۴۲ش بعد از یک بحران سیاسی (یعنی استعفای نخست‌وزیر وقت)، باری دیگر زمینه برای توافق گروه‌های مختلف برای تصویب یک قانون اساسی جدید و مدرن (۱۳۴۳) و فراهم شد که در آن اصل تفکیک قوا، استقلال قوه قضاییه به عنوان یک نهاد مستقل، پیش‌بینی شد و بدین ترتیب پایه‌های نظام حقوقی مدرن و اساس یک سیاست کیفری عادلانه بر مبنای حقوق و آزادی‌های مردم و کرامت انسانی دوباره احیا گردید و بر اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها تأکید شد.

برای اولین بار «اصل برائت»، «اصل شخصی بودن جرم» و «حقوق دفاعی متهم»، مورد توجه قرار گرفت، «مجازات تبعید» و «مجازات خلاف کرامت انسانی» ممنوع گردید و «اصل مسؤولیت مدنی دولت» نیز پذیرفته شد. (ر، ک؛ قانون اساسی، م ۱۳۴۳: بخش حقوق و وظایف اساسی مردم) در نتیجه، هرچند در این قانون اساسی، یک سیاست کیفری تا حدودی عادلانه و کرامت مدار پایه‌گذاری شد، اما در عمل هم‌چنان سایه‌ی امنیت‌گرایی بر نظام کیفری افغانستان حاکم بود، بدین جهت جرایم مالی کارکنان دولت هم‌چنان بر

اساس «اصول‌نامه جزایی جرایم مأموران و جرایم علیه منفعت و امنیت» (مصوب ۹/۲۶/۱۳۴۱ش). جزو جرایم امنیتی تلقی می‌شد.

به هر حال نظام حقوقی افغانستان، در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۱م (=۱۳۴۰-۱۳۴۹ش) در مسیر ایجاد یک نظام حقوقی مدرن و تحقق الگوی سیاست کیفری عدالت محور و قوه قضاییه مستقل در حال تکامل بود که ناگهان با یک کودتای نظامی و تغییر نظام سیاسی (۱۳۵۲ش)، بنیان این نظام حقوقی نیز فرو ریخت؛ قانون اساسی برای سومین بار ملغی گردید و استقلال قوه قضاییه زیر سؤال رفت.

البته پس از ۴ سال، هرچند فعالیت‌های قانون‌گذاری با تصویب قانون اساسی جدید (۱۳۵۵) و تبدیل نظام سیاسی از سلطنتی به جمهوری دنبال شد. در این زمینه با یک اقدام رو به جلو برخی از نهادهای حقوقی احیا شد و تصویب قانون جزا به‌عنوان یک قانون جامع در زمینه سیاست کیفری و احکام کیفری در بخش تعزیرات تدوین و تصویب گردید.^۱ ولی ماهیت خودگامگی نظام سیاسی هم‌چنان حفظ شد و به تبع آن سیاست کیفری دولت نیز به شدت امنیتی و سخت‌گیرانه بود. (ر، ک؛ مشتاقی، پیشین: ۳۹ و ۴۰)

۴. سیاست کیفری افغانستان در دوره چهارم (۱۹۷۸ تا ۲۰۰۱)

متأسفانه باری دیگر در سال ۱۳۵۷ش، با کودتای خونینی توسط نیروهای کمونیستی، نظام سیاسی برچیده شد و باری دیگر روند قانون‌گذاری متوقف شد. با تصویب پنجمین قانون اساسی (که بیش‌تر به مرامنامه حزب کمونیستی شبیه‌تر بود تا قانون اساسی)، نظام سیاسی جدید با ایدئولوژی و سیاست‌های جدید به‌وجود آمد. سیاست کیفری حکومت نیز بر مبنای ارزش‌های جدید تنظیم و تعریف شد.

در رویکرد جدید اندیشه امنیت‌گرایی به شدت تقویت پیدا کرد، نهاد قضا و محاکم در کنترل و نظارت شورای انقلابی یک حزب، قرار گرفت. یک دادگاه خاص انقلابی با صلاحیت‌های غیرمعمول به‌منظور مبارزه با جرایم نظامی و سیاسی علیه انقلاب و جرایم

^۱ این قانون جزا با برخی تعدیلات و اصلاحات تقریباً تا سال ۱۳۹۶ش، در افغانستان، نافذ بود.

امنیت داخلی و خارجی تأسیس شد. بدین ترتیب، رژیم کمونیستی با اعمال سیاست‌های سرکوب، قتل و کشتار روحانیون، روشنفکران و نیروهای مخالف، امید به صلح و ثبات و شکل‌گیری یک نظام کیفری عدالت محور را از بین برد. این وضعیت تقریباً تا پایان حکومت رژیم کمونیستی با تغییرات کم و بیش ادامه یافت.

بعد از سال ۱۳۷۰ش، با فروپاشی نظام سیاسی کمونیستی، ایدئولوژی این حزب و راهبردهای کیفری آن، نیز فروپاشید. متأسفانه این بار آتش جنگ به نحو دیگری در میان کنش‌گران سیاسی جدید ادامه پیدا کرد و با اختلاف گروه‌های مجاهدان بر سر تشکیل دولت و نظام سیاسی ثابت، سیاست کیفری، نیز مختلف و بلکه به تعداد گروه‌های حاکم در مناطق مختلف، تجزیه و چند پاره شد. بدین ترتیب سیاست‌ها و استراتژی‌ها در قالب اندیشه تنگ ایدئولوژی حزبی و گروهی و مذهبی ظهور کرد، که منجر به تشدید جنگ‌های داخلی گردید که با ظهور طالبان به نقطه اوج خود رسید. (ر،ک؛ مشتاقی، پیشین: ۴۰-۴۲؛ دانش، ۱۳۸۲: مقدمه)

در زمان طالبان تمام قوانین گذشته از جمله قانون جزا به صورت رسمی ملغی گردید و رسیدگی تنها در محاکم بر فقه و شریعت، از طریق رأی و نظر مفتی و قاضی این گروه تأکید شد. در نتیجه سیاست کیفری مبتنی بر متن قانونی واحد کنار گذاشته شد و اصل قانونی بودن جرم و مجازات با تأمل و پرسش مواجه گردید.

۵. سیاست کیفری افغانستان در دوره پنجم (دوره جمهوری اسلامی ۲۰۰۱-۲۰۲۱)

دوره جمهوری اسلامی که با «توافقنامه بن» آغاز و با تصویب «قانون اساسی جدید» (۱۳۸۲ش) تحکیم یافت، پس از سال‌ها جنگ، ناامنی و خشونت، فصل‌نویسی برای مردم افغانستان محسوب می‌شد. در قانون اساسی جدید، اصول ارزشی و اسلامی متعددی، هم‌چون اصل مطابقت قوانین با اسلام (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده ۳)، اصل کرامت انسانی،

^۱ منظور از «توافق‌نامه بن»، سندی است که در میان گروه‌های مختلف و به نمایندگی از احزاب و مردم افغانستان با حضور نمایندگان سایر کشورها، زیر نظر هیأت سازمان ملل در سال ۲۰۰۱م، در شهر بن آلمان منعقد گردید، به منظور آوردن صلح در افغانستان پس از ۲۳ سال جنگ و تشکیل یک حکومت موقت و زمینه‌ساز برای شکل‌گیری حکومت انتقالی و بنیان‌گذاری نظام انتخابی و تصویب قانون اساسی در این کشور.

(همان، ماده ۲۴) اصل احترام به آزادی و حقوق بنیادین افراد، اصل عدالت، اصل تساوی در برابر قانون، (همان: مواد مندرج در فصل دوم) مورد تأکید قرار گرفت. در پرتو اصول یاد شده، در زمینه سیاست کیفری نیز بر اصول مهم و مبنایی یک سیاست کیفری مبتنی بر کرامت انسانی و عدالت، تأکید شد. اصل کرامت انسانی، (همان: ۲۹) اصل قانونی بودن، (همان: مواد ۲۷، ۱۲۳، ۱۳۰ و ۱۳۴) اصل برائت، (همان: ماده ۲۵) اصل ممنوعیت شکنجه و بازداشت‌های خودسرانه، (همان: مواد ۲۷، ۲۹ و ۳۰) اصل برخورداری از محاکمه عادلانه، احترام به حریم خصوصی افراد و... از اصول مهمی هستند که در مواد مختلف قانون اساسی جدید مورد حمایت قرار گرفته‌اند و به‌عنوان مبنای سیاست کیفری در این دوره محسوب می‌شوند.

به همین دلیل بود که حکومت سعی کرد تا سیاست کیفری افغانستان را در بخش جرایم تعزیری، مطابق اصول قانون اساسی در قالب یک قانون جزای جامع (کد جزا)، تدوین و تصویب نماید. البته بررسی تفصیلی ابعاد سیاسی کیفری در این دوره، نیازمندی فرصتی فراتر از این مقاله است، اما نگاهی گذرا به کد جزا، نشان می‌دهد که حکومت افغانستان تا حدودی زیادی اصول پیش‌گفته در قانون اساسی را رعایت کرده است و ضمن توجه به ارزش‌های اسلامی، ارزش‌های انسانی و اصول بنیادین حقوق بشر را در تدوین آن، مورد توجه قرار داده‌است.

قانون‌گذار دوره جمهوری اسلامی، مطابق ماده ۳ قانون اساسی - که قانون مخالف ارزش‌های اسلامی را مردود می‌داند - در تدوین قانون جزای جدید افغانستان به دغدغه‌های اسلامی مردم افغانستان، توجه داشته است و در این زمینه، تنها به تدوین جرایم تعزیری پرداخته است و جرایم مربوط به حدود، قصاص و دیه را به فقه اسلامی (کد جزا، ۱۳۹۵: ماده ۲) با رعایت اصل عدالت (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده ۱۳۰) واگذار کرده است. در این قانون علاوه بر دغدغه اسلامی مردم، برای پیش‌بینی تدابیر مناسب جهت مبارزه با جرایم و پیش‌گیری از آن، تلاش شده‌است. به‌عنوان نمونه، بررسی تحولات قانون‌گذاری دوره جمهوری اسلامی افغانستان در زمینه جرایم فساد اداری و مالی، نشان می‌دهد که سیاست کیفری حکومت در این زمینه، مانند بسیاری از کشورها طی فرایندی

رو به تکامل بوده است؛ هم در مرحله تقنینی عناوین و مصادیق مختلف فساد اداری و جرایم مالی شناسایی و جرم‌انگاری شده است و هم در مرحله قضایی نهادهای اختصاصی مبارزه با فساد و جرایم ارتكابی در حوزه فساد اداری تأسیس شد و هم در مرحله اجرایی پرونده‌های متعددی مورد تعقیب گرفته است، هرچند در عمل به دلایل مختلف سیاسی، اجتماعی، چالش‌های حکومت‌داری و نبود ثبات و امنیت، چندان موفق نبوده است. (ر. ک: شریفی، ۱۳۹۶: ۸۰ ببعده)

سرانجام در پایان این بحث باید گفت: هرچند ارزیابی دقیق و کامل سیاست کیفری افغانستان در این دوره، نیامد مطالعه دقیق‌تر و فرصت بیشتر است، اما به صورت کلی می‌توان گفت: به لحاظ ارزشی، اصل تطبیق سیاست‌های دولت از جمله سیاست کیفری با اصول و ارزش‌های اسلامی، در قانون اساسی این دوره پذیرفته شده است، ولی به لحاظ نظارت و فرایند تطبیق مکانیسم خاصی پیش‌بینی نشده است.

از این جهت ممکن است در برخی از قوانین و یا فرایند اجرایی کاستی‌های وجود داشته است. به لحاظ عملی نیز مشکلات و چالش‌های فراوانی در مسیر تطبیق عدالت و حمایت از ارزش‌های مورد قبول مردم افغانستان وجود داشت و نظام قضایی افغانستان با جایگاه مطلوب فاصله زیاد داشته است. از این جهت می‌توان گفت: در این دوره، به لحاظ قانون‌گذاری، پنجره امیدی به سوی تحقق یک نظام کیفری کرامت‌مدار و عادلانه در افغانستان، گشوده شده بود، اما به لحاظ نظارت و تطبیق و سازوکارهای اجرایی، نیازمندی تلاش‌های بیشتر بود که باید نظام عدالت کیفری آینده با رفع کاستی‌های گذشته مسیر کلی آن را ادامه دهد.

نتیجه

باتوجه به مطالعات انجام شده، باید گفت: عناصر چون ماهیت حکومت‌ها، ثبات و عدم ثبات سیاسی و ارزش‌های مورد قبول هر حکومت، در تعیین و چگونگی سیاست کیفری، نقش مهم و اساسی دارد. سیاست کیفری افغانستان نیز در طول تاریخ این کشور هم‌گام با تحولات سریع سیاسی و تغییر حکومت‌ها، فرازو نشیب‌های مختلف داشته است. در تحولات سیاست کیفری افغانستان و قبض و بسط آن، عناصر چون قدرت سیاسی، نوع حکومت، ایدئولوژی و عرف‌های حاکم، نقش مهم داشته است.

به‌همین دلیل در دوره اول با ورود اسلام، سیاست کیفری تقنینی و قضایی افغانستان، نانوشته، ساده و مبتنی بر فقه بوده است، اما با تغییر ماهیت حکومت در دوران بنی امیه، ماهیت امنیتی راهبردهای کیفری حکومت، به هدف حمایت از حکومت و منافع مقامات، برجسته‌تر شده است. این رویکرد امنیتی، در دوره دوم با تأسیس نظام پادشاهی مطلقه در سال ۱۷۴۷م (=۱۱۲۶ش) و با محور قرار گرفتن فرمان و دستورات شاه در امور سیاسی و حقوقی، ادامه پیدا کرده است و با تفاوت اندکی ماهیت غالب سیاست‌ها و راهبردهای حکومت‌ها را تا سال ۱۹۱۹م (=۱۲۹۸ش) تشکیل می‌دهد. در سایه همین سیاست امنیت‌گرا و راهبرد سرکوب، بود که مجازات‌های خشن و غیراسلامی مانند زیر پای فیل کردن، خوراندن روغن داغ، مثله کردن و در نهایت مجازات دسته جمعی و جنایت نسل‌کشی، علیه متهمان به سرکشی و مخالفت علیه حکومت، اجرا شد. پس از آن، در دوره سوم (۱۹۱۹-۱۹۲۹م) با تغییر نظام سیاسی از پادشاهی مطلقه به پادشاهی مشروطه، روند قانون‌مندی با تصویب قوانین مختلف آغاز شد. با تصویب اولین قانون اساسی (۱۳۰۲ش)، برخی از حقوق و آزادی‌های مردم به رسمیت شناخته شد و نظام کیفری نیز به سوی قانونمند شدن پیش‌رفت. این روند با نزاع‌های داخلی و تغییر نظام سیاسی با کش و قوس‌های ادامه پیدا کرد و با تصویب قانون اساسی ۱۳۴۳ش،

گسترش یافت، ولی متأسفانه ادامه پیدا نکرد و با کودتاهای پشت سرهم و در نهایت جنگ‌های داخلی، روند قانون‌مند شدن سیاست کیفری نیز متوقف شد.

سرانجام در دوره جمهوری اسلامی، (۲۰۰۲-۲۰۲۱) با برجسته شدن حقوق و آزادی‌های مردم، اصل کرامت، اصل عدالت، اصل قانون‌مندی، در ضمن ثبات نسبی سیاسی، با تصویب کد جزا، اساس یک سیاست کیفری مبتنی بر عدالت و کرامت، گذاشته شد، هرچند تا رسیدن به سیاست کیفری مطلوب فاصله داشت. امید است که در پی تشکیل یک نظام سیاسی فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی، سیاست کیفری آینده نیز با تلاش نخبگان و حقوق‌دانان کشور، روند تکامل خودش را ادامه دهد.

فهرست منابع

۱. آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی- فارسی (بر اساس فرهنگ عربی- انگلیسی هانس‌ور)، تهران، نشرنی، چاپ هفتم، ۱۳۸۵.
۲. احمدی، عید محمد، قاسم‌علی صداقت، حقوق اساسی جمهوری اسلامی افغانستان با تأکید بر قانون اساسی، قم، انتشارات بین‌المللی المصطفی، چاپ اول، ۱۳۸۸.
۳. ایمانی، عباس، فرهنگ اصطلاحات حقوق کیفری، انتشارات نامه هستی، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
۵. دانش، سرور، حقوق اساسی افغانستان، موسسه تحصیلات عالی ابن سینا بلخی، چاپ دوم، ۱۳۹۱.
۶. _____، درآمد بر وضع و تصویب قانون اساسی جدید افغانستان، کابل، مرکز فرهنگی و اجتماعی سراج، ۱۳۸۲.
۷. _____، نگرشی کلی به قوانین اساسی افغانستان، فصل‌نامه سراج شماره پنجم، سال ۱۳۷۴، صص ۱۵۰- ۱۴۷.
۸. شریفی، محمدنعیم، سیاست کیفری افغانستان در قبال جرایم مالی کارکنان دولتی، جامعه‌المصطفی (ص) العالمیه، ۱۳۹۶.
۹. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، انتشارات مرکز انقلاب با هم‌کاری جمهوری، ۱۳۶۶.
۱۰. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم دارالتفسیر، ۱۳۸۰.
۱۱. فیاض، علی‌اکبر، تاریخ معاصر افغانستان از احمدشاه درانی تا سقوط کمونیستی‌ها، مشهد، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی، چاپ اول، ۱۳۸۹.
۱۲. لازرژ، کریستین، درآمدی بر سیاست جنایی، ترجمه علی‌حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، انتشارات بنیاد حقوقی میزان، چاپ پنجم ۱۳۹۵.
۱۳. ماندانا، کنوست و افشار، راسخ، رهنمود ماکس پلانک برای حقوق اساسی افغانستان، ترجمه: حسین غلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۸.

۱۴. مشتاقی، رامین، رهنمود ماکس پلانک برای حقوق اساسی افغانستان، کابل، چاپ سوم، ۱۳۸۸.

۱۵. نبی‌زاده، عبدالصیر، سیاست جنایی افغانستان در قبال جرایم یقه سفیدی، پایان‌نامه ارشد، جامعه المصطفی، ۱۳۹۰.